

# مرگ طبقه و سرنوشت جامعه‌شناسی

○ ریچارد اسکس<sup>۱</sup>  
○ مترجم: هادی جلیلی

○ The Death of Class  
○ Jan Pakullski and Malcolm Waters  
○ Sage Publications  
○ ۱۹۹۶

## چکیده:

جامعه‌شناسی امروز در مقایسه با دوران اوج خود در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، راه خود را گم کرده و به یک رشته چند پاره و از هم پاشیده تبدیل شده است. یکی از علل چنین نزولی، این نگرش غالب است که «طبقه» دیگر یک ابزار توصیفی یا تحلیلی معتبر نیست. به نظر نویسندگان کتاب، دیگر توان پیشگویانه «طبقه» برای تبیین رفتارهای فردی و فرآیندهای اجتماعی قابل اعتماد نیست. از این رو آنها جامعه جدید را نه یک جامعه طبقاتی بلکه به عنوان یک جامعه منزلتی - قراردادی توصیف می‌کنند. شاید مهم‌ترین محدودیت رویکرد فرانوگرایانه نویسندگان کتاب این باشد که بر میزان تغییر مبالغه می‌کنند و اطاعت و ملالتی را که همچنان در زندگی اکثریت اعضاء جوامع مرفه جهان وجود دارد، کم‌اهمیت جلوه می‌دهند.

## The Death of Class

Jan Pakullski  
Malcolm Waters

اندیشمندانه «فرد می‌تواند به طور هم‌زمان عضو گروه‌های منزلتی گوناگون باشند، هویت آنان با جابه‌جایی‌شان میان منزلت‌های گوناگون به نحو اندیشمندانه‌ای به دست خودشان ساخته می‌شود» (ص ۱۵۷)؛ و (۴) مصرف‌گرایی به این ترتیب این افراد هویت‌های متفاوت و مجزایی برای خودشان دست و پا می‌کنند که محصول تفسیرهای متباین‌شان از مسائل مختلف و نیز روابط شخصی و شرایط مادی متفاوت‌شان است.

شلیک تیر خلاص به طبقه، به چیزی بیش از آنچه نویسندگان عنوان کرده‌اند نیاز دارد. سبک‌های زندگی برخوردارتر که دارای توان انتخاب و نوآوری و غیرستی بودن هستند می‌توانند از الگوهای متفاوتی پیروی کنند. شاید مهم‌ترین محدودیت رویکردهای فرانوگرایانه این باشد که بر میزان تغییر مبالغه می‌کنند و کارگل روزمره، اطاعت و ملالتی را که همچنان در زندگی اکثریت اعضاء جوامع مرفه جهان وجود دارد کم‌اهمیت جلوه می‌دهند. کارها را باید سامان داد، وام‌ها را پرداخت، برای بچه‌ها لباس فراهم کرد و رئیس را راضی نگه داشت. مجال بسیار اندکی برای «فردگرایی اندیشمندانه» یا نگاه به شغل به عنوان «نماد منزلت» وجود دارد.

نویسندگان برای کندن کلک طبقه، به راحتی قاعده بازی را رها می‌کنند. حتی تصادفی‌ترین نگاه به فهرست موضوعات [در انتهای کتاب] نشان می‌دهد که هیچ ذکری از سرمایه (یا سرمایه‌داری)، سود، استثمار، ارزش افزوده انباشت، اجاره، بازتولید ... به میان نیامده است. بار دیگری که این دو اقدام به شلیک تیر خلاص نمایند احتمالاً باید با برخی از این موضوعات به طور جدی رویه‌رو شوند. آیا بار دیگر اقدام به قتل جامعه می‌کنند. شاید مانند مورد طبقه بگویند که دیگر [جامعه] وجود ندارد! آن وقت جامعه‌شناسی چه باید بکند؟

طبقه دیگر یک ابزار تحلیلی یا توصیفی معتبر نیست. جامعه‌شناسی از بدو ظهور تاریخی‌اش به نحو ذاتی با مطالعه طبقه پیوند خورده و روابط طبقاتی شالوده‌اصلی انسجام‌تئوریک آن بوده است. بای فایده شدن طبقه به منزله ابزاری تحلیلی، علت وجودی جامعه‌شناسی دانشگاهی نیز تضعیف شده است.

پاکولسکی و واترز در این کتاب میخ دیگری بر تابوت جامعه‌شناسی می‌کوبند. اما قبل از این کار سعی دارند طبقه را به قتل رسانده و دفن کنند. اگر چه این مرگ بسیار سریع رخ می‌دهد (در ۷ فصل و حدود ۱۵۰ صفحه) اما نویسندگان کتاب به روش‌های معمول و امتحان شده متوسل شده‌اند. به همین دلیل هم به سادگی گیر می‌افتند. طی انجام این وظیفه، آنها مخلوط سم‌های همیشگی را به کار می‌برند که از تغییر در ساختار شغلی تا ظهور جهانی شدن و رشد ادبیات مساله محور (issue - related politics) را دربر می‌گیرد. انگیزه‌ای که آنها را به انجام این عمل جنایت‌بار تشویق کرده عبارت است از این که دیگر توان پیشگویانه طبقه برای تبیین رفتارهای فردی و فرآیندهای اجتماعی قابل اعتماد نیست. به نظر آنها امروزه مانند گذشته نیست که ساختار تولید، روابط اقتصادی را ایجاد می‌کرد و مجموعه گروه‌های استخدامی و اشکال آگاهی اجتماعی را شکل می‌داد و از این طریق امکان سازماندهی جمعی برای [ایجاد] تحول اجتماعی - سیاسی را فراهم می‌آورد.

نویسندگان در ادامه، در فصل ۸ کتاب (اگر چه فقط ۱۰ صفحه از کتاب را شامل می‌شود) سنگ قبر پسانوگرایانه معرکه‌ای بر روی این قبر قرار می‌دهند. این سنگ قبر، شامل جامعه‌منزلتی - قراردادی (status - conventional society) است که برخلاف جامعه طبقاتی که فعلاً مرحوم شده حاوی این ابعاد است: (۱) ابعاد نمادین، «بدین ترتیب مهم بودن «شغل» نه به این علت است که توان قراردادن آدمی در رابطه استثماری را دارد، بلکه از آن رو است که نشان منزلت است و معرف میزان اهمیت فرد و توانایی مصرف اوست» (ص ۱۵۶)؛ (۲) شکاف‌های متعدد منزلتی که از تنوع منافع مادی شکل دهنده سبک‌های زندگی نشأت می‌گیرند؛ (۳) فردگرایی

بسیاری معتقدند که جامعه‌شناسی به منزله یک رشته دانشگاهی دچار بحران است. به عقیده آنها جامعه‌شناسی در مقایسه با دوران اوج‌اش در دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ راه خود را گم کرده است. در آن دوران این رشته و فعالیتش در قلب مباحث دانشگاهی و تحلیل‌های اجتماعی و سیاسی معاصر قرار داشتند. این رشته نه تنها آرایه‌کننده چارچوب‌های تحلیلی مفیدی برای تبیین روندهای کلان اجتماعی آن دوران، بلکه عرضه‌کننده راه‌حل‌های عملی به حساب می‌آمد. جامعه‌شناسان، مرشدان زمان برای جویندگان جام مقدس به حساب می‌آمدند.

جامعه‌شناسی به همین ترتیب، چارچوب‌های نظری و تبیینی ضروری را برای تکمیل دستورالعمل‌های روشنی که به آنها هدایت سرمایه‌داری و تحول جامعه منجر شود، در اختیار کسانی که تعلقات سیاسی بیشتری داشتند می‌گذاشت. منزلت جامعه‌شناسی در آن زمان به واسطه محوریت پارادایم‌های مارکسیستی و وجود دولت به اصطلاح سوسیالیستی تقویت می‌شد. این [عوامل] در آن هنگام توانستند بروز تعارضات درونی [دیدگاه‌های جامعه‌شناسی] را تا بیست سال بعد به تعویق بیندازند.

در اواخر دهه ۱۹۹۰ دیگر جامعه‌شناسی به ندرت جدی گرفته می‌شود. جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته دانشگاهی - که همواره به داشتن اختلاف نظرهای بسیار و روش‌های تحلیلی متعدد معروف بوده است - یک رشته چند پاره و بلکه از هم پاشیده است. کسانی که به مسائل ذاتاً تجربی علاقه‌مندند غالباً خود را در صف رشته‌های دیگری از قبیل بهداشت و پزشکی، آموزش، سازمان‌ها و رسانه‌ها و غیره که در چنین حوزه‌هایی تخصص دارند، قرار می‌دهند. درحالی که این‌ها در گذشته رشته‌های فرعی درون رشته جامعه‌شناسی را تشکیل می‌دادند و برای [کسب] انسجام‌تئوریک به آن متکی بودند. اما اکنون این پیوند قطع شده است. جامعه‌شناسی دهه ۱۹۶۰ با از دست دادن فرزندانش در دهه ۱۹۹۰ به موجودی بی‌ریشه و بی‌پناه بدل شده است. جامعه‌شناسی اکنون چیزی بیش از چتری از عناصر گوناگون فاقد یک هسته‌تئوریک یا روشی واحد، نیست. یکی از علل اصلی چنین نزولی این نگرش غالب است که

منبع مقاله:

The sociological Review, ۱۹۹۶

پانویس:

۱- Richard Scase